۳۴/سلطانی
۸۵/۵/۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الشيخ الامام الزاهد شيخ المشايخ تاج العرفان منبع
الاولياء خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس سره العزيز
فرزند خود را وصيت کرد چنين فرمود که ای فرزند وصيت
ميکنم ترا به چيز کاری بخدای عز و جل و طاعت و بعهد آن
برداری او و مراقبت وی و نگاه داشت حدود و
حقوق خدای تعالی در خشيت وی و ملازم بودن در ذکر
او را که فرموده است اذکروا الله ذکرا کثيرا و سبحوه
بکرة و اصيلا و ملازم باش مر خدای تعالی را که بر تو دا حبيبت

و ملازم

و ملازم باش حق رسول را صلی الله عليه و سلم که فرموده است که
اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و ملازم باش حق مشايخ را
که رسول عليه السلام فرموده است که زين السماء بالکواکب
وزين الارض بالشيوخ و شيخ مر مريد را به از پدر است
و از پدر مشفق تر است که او را بمقام قرب مي رساند بی
هر که اين حقوق را نگاه دارد خدای تعالی از وی راضی
باشد و ملازم باش مر ياد ذکر حق تعالی را در سر تا خدای تعالی
نگاه دارد ترا در علانيه و در خبر آمده است از رسول
عليه السلام که خدای تعالی فرموده است من شغله ذکری
عن مسئلتی اعطيته افضل ما اعطی السائلين خداوند تعالی
فرموده است که را ذکر من مشغول کند از سوال کردن
از من وی را به از آن دهم که همه خواهند کانرا که از من
بخواهند و دعا آن بود که از خداوند تعالی هم خداوند تعالی را

بخوانی و نخواهی در سؤال آن بود که خبری دیگر بخواهی و باز
گفت ای فرزند من قرآن را در شب و روز و در سر و علانیه
و در نهان و آشکارا و این قرآن را بطریق گریستن
و تو آن باز کن در جمیع احوال که قرآن حجت خداوند است
عز و جل و باز نایست از آموختن علم یکقدم و دور مباش
از صوفیان نادان و عوام ایشان و قراء النسوان
و مباش از خواهندگان مست غافل یعنی مست دنیا
فانهم لصوص الدین ترا بدنیا میکشانند و در طلب روشن
دین باش پس اگر آرزو بود نفس تو بسوی دنیا
بر تو باد بر روزه داشتن که آن روزه داشتن مانع است
نفس را از آرزو بردن شهوت و باید که دایم در
مجاهده باشی چنانکه فرموده است قوله تعالی والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و دایم در غم آخرت باشی

مرگ را

مرگ را بسیار یاد کنی و طالب ریاست نباشی که هر که
ریاست را دوست دارد ویرا سالک طریقت نشاید
گفتن و بر تو باد که فقیر پاکیزه و قانع و سبکبار باشی
و بر تو باد که در فقر با دیانت باشی یعنی از صوفیان
جاهل دور باش و مشایخ را هم بتن خدمت کن و هم
بمال هم بجاه و نگاه دار دلهای مشایخ را و اقتدا کن
در سیر و سلوک کنی با ایشان و انکار مکن بر ایشان حرکتی
را مگر مخالف بشرع باشد و اگر انکار کنی بر ایشان
رستگاری نیابی ابدا و بر تو باد که دور باشی از خلاف
مذهب سنت و جماعت و کن علی مذهب السلف الصالحین
و بر تو باد که باشی بر مذهب علما و مشایخ گذشته که نو
بیرون آینده گمراه کننده جمیع خلق را و صحبت
مدار با امردان و با زنان [illegible] با مبتدعان

وبا توانگران وبعوام ایشان که جلوس با ایشان ببرد
دین را و راضی باش از دنیا هر روز بد و کرده نان و راضی
باش از دنیا هر روز بد درویش که رسول علیه السلام
فرموده است که حبب الی المساکین واجعلنی منهم ای
بار خدایا دوست گردان درویشان را بر من و مرا
از درویشان گردان و بر تو باد که ملازم باشی خلوت را
وطعام از وجه حلال خوری که لقمهٔ حلال کلید همهٔ نیکیهاست
ومبا حرام را تا نبساید آتش دوزخ ترا روز قیامت
وجامهٔ از حلال پوش تا از طاعت و عبادت مزه
یابی و ملازم باش مر ذکر خداوند تعالی را پیوسته
ترسان باش از خداوند عزوجل چنانکه فرموده است
انما تنذر من اتبع الذکر وخشی الرحمن بالغیب فبشره
بمغفرة واجر کریم و فراموش مکن استادان خود را

بحضرت

بحضرت خداوند عزوجل روز قیامت در خبر است از
رسول علیه السلام که چنین فرمود که ذکر الله تعالی علم الایمان
وبراة من النفاق وحرز من الشیطان وحصن
من النار پس رسول علیه السلام فرمود که یاد کرد مولی
عزوجل علم ایمان است و بیزاری از نفاق و سبب
نگاه داشت است از دیو و حصاریست از آتش
دوزخ و بر تو باد به بسیاری نماز شب و بروزه
روز و بر تو باد که مخالفت جماعت نکنی و نماز جماعت
نگاه داری نه آنکه امام باشی یا موذن باشی و
مجوی سروری را که هر که ریاست جوید هرگز رستگاری
نیابد و گواهی خود را مفروش و رتبه الها و حاضر
مشو نزدیک قاضیان و پادشاهان و امرا و با جا
ومدارا در وصیتها یعنی وصی کسی مشو و بگریز از

آدمیان چنانکه بکریزند از شیر و بر تو باد بکم نامی تا بنزد
خلق دین را معروفی نباشد و بر تو باد بسنو کردن تا نفس تو
خوار و رام کردد قال النبی علیه السلام تسافروا تصحوا
تاجروا تغنموا رسول علیه السلام چنین فرموده است
سفر کنید تا صحت یابید و غنیمت کیرید و دلهای مشایخ
دریابید بخدمت و ادب و خانقاه بانی و کوربانی
مکنید و ساکن مباشید در خانقاه و فریفته مشو
بگفتار آنکه ترا مدح کویند و همچنین مشو از آنکه ترا
مذمت کوید و باید که مدح و مذمت هر دو نزدیک
تو یکسان باشد و نیکو کردان خلق خود را با خلق خدای
تعالی و ملازم باش فروتنی و شکستگی را قال النبی
علیه السلام من تواضع رفعه الله رسول علیه السلام
چنین فرموده است هر که فروتنی کند با خلق خدای

تعالی

تعالی از برای خدای تعالی ویرا درجات بلند کند خدای تعالی
در بهشت و بر تو باد با ادب نکاه داشتن در جمیع کارها
با هر نیکی و بدی و ببخشای بر همه خلایق بر بزرکان و
برخوردان ایشان بچشم رحمت و شفقت نظر کنید
و دیکر خنده قهقه مخند که خنده قهقه از غفلت است
و خنده قهقه دل را بمیراند قال النبی علیه السلام لو تعلموا
ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم کثیرا رسول صلی الله علیه و سلم
چنین فرموده است که اگر شما دانید آنچه من میدانم
از احوال روز قیامت آمنا و صدقنا اندک خندید و بسیار
کریید و خدای تعالی مر پیغمبر را علیه السلام در شب معراج
خطاب فرمود یا احمد العجب من عبد لا یدری الی
راض عنه ام ساخط و هو یضحک انی عجب میدارم
از بنده که وی نمیداند که من از وی خشنودم یا ناخشنود

واو میخندد فلا تأمن مکر الله ایمن مباش از عذاب
خدای تعالی ونومید مباش از رحمت خداوند عز وجل
قوله تعالی لا تقنطوا من رحمة الله و زندگانی کن در
میان خوف ورجا ای فرزند اگر میتوانی زن مخواه
که این زن خواستن ترا مغرور دنیا گرداند و دنیا مر ترا
بفریبد چنانکه آن خوب جمال مر جوانان عشرت دوست
را وسوال مکن از آدمیان و با ایشان معارضه
مکن و ذخیره منه چیزی از برای فردا که خدای تعالی
هر روز روزی را بتو میرساند وحق تعالی میفرماید که
ای فرزند آدم من هر روز روزی ترا بتو میرسانم
تو خود را مرنجان و در مقام توکل قدم بنه که حق
تعالی میفرماید ومن یتوکل علی الله فهو حسبه خداوند
تعالی میفرماید در کلام مجید خود که هرکه کار خود را بخدای
تعالی

تعالی باز گذارد خدای تعالی بسنده است وی را و بدانکه
روزی قسمت کرده شده و باش جوانمرد بذل و بتن
و بذل کننده باش بآنچه خدای تعالی روزی کرده است
و بر تو باد که دور باشی از بخل و حسد که بخیل و حسود
همه احوال فردای قیامت در آتش خواهد بود و نظر کن
در حال خود هر جا که باشی که از کجا آمده و بکجا میروی
و باز گشت تو کجاست و میارائی ظاهر خود را که آراستن
ظاهر از خرابی باطن است و ثابت و استوار باش
بوعده که حق تعالی قبول کرده است روزی هر حیوانی را
قوله تعالی وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها
و امیدش دار با همه خلایق لیکن میارام با ایشان
و بگوی سخن حق را ترس و بشنو سخن حق را
و منفس می باش در میان خلایق و ملازم مباش

با یکی از مخلوقات بباطن که حق تعالی غیور است از قرب
حضرت خود دور گرداند ترا و بر تو باد که ملامت نفس
خود کنی نفس خود را عزیز داری قال النبی علیه السلام
من حسن اسلام المرء ترک ما لا یعنیه رسول علیه السلام گفت
که از خوبی اسلام مرد است ترک کردن آنچه او را از آن
گریز است زبان در کشی و باش هر همهٔ خلق را با فعال
ایشان که خبر بود مدد کار و کم کن از طعام و شراب
و خواب و چیز از طعام مخور مگر بقدر حاجت و سخن
مگوی مگر بقدر ضرورت و مخسب مگر از غلبهٔ خواب
و بسیار بکوش در نماز شب و روزهٔ روز بسیار
در سماع منشین گشتن در سماع نفاق میرویاند و
می میراند دل را و انکار کن در سماع که هر وی را کسانی
باشند که دل ایشان زنده است و نفس ایشان

مرده است

مشغول شدن

مرده است و هر که جز این بود مر وی را باید که حق تعالی
سزاوارتر بود از شنودن سماع رسول علیه السلام
فرموده است نقلوا امیزانکم بقول لا اله الا الله یعنی
یعنی گردانید ترازوی خود را بگفتن لا اله الا الله محمد
رسول الله باز فرموده است که زینوا مجالسکم
بقول لا اله الا الله محمد رسول الله و باید که دل تو
ابد و همین بود و تن تو رنجور بعبد و هر دو چشم تو
دایما گریان بود و عمل خالص بعبد و دعاء تو بر
طریق تضرع و زاری بود و جامهٔ تو کهنه بود
و رفیقان تو درویش بود و خانهٔ تو مسجد
بود و مال تو علم فقه و آرایش تو زهد بود و مونس
تو رب کریم بود و بر تو باد که عقد برادری و
دوستی با کسی نه بندی تا آنگاه پیدا شود ترا

ازوی پنج خصلت پسندیده یکی انکه برگزیند علم را با
بر عمل سیوم انکه برگزیند دل را بر عزیزی و عزت
چهارم انکه بینا بود بعمل سر و علانیهٔ خود پنجم انکه
آماده باشد مردن را ای فرزند عزیز من منوید
ترا دنیا و از پیش او بدو که حق تعالی میفرماید
دنیا را که انصاف دهنده باش هر که تعلق کند
با تو دنیا نیز چنگ در ان کس زند و او را خدمت
خود فرماید پس خود هید اند و بعاقبتش نداد اش
نذهد و برگردنش بماند و هر که ترک دنیا نماید و او را
بسی بهشت اندازد و روی بطاعت و ذکر
حق تعالی آرد دنیا او را بگذارد و در پی او می
رود بدانکه بهیچ وجه زاد نیست مر بقای دنیا را
پس باش در بهشت و روز آماده مر کوچ کردن را

ازین

ازین دنیای فانی سرای باقی ای فرزند من
بر تو باد که بخلوت وقت خود باشی و یگانه و شکسته
دل باش از خوف خداوند عز و جل و غرقه شو در غربا
تا ماب بزرگی خدای تعالی و باش در دنیا چنانکه
گویی غریبی و بیرون آیی چنانکه درآیی در وی
پس بدرستی که عیدانی که نام تو چیست روز
قیامت امنا و صدقنا ای فرزند من نگاه
دار وصیت مرا تا نگاه دارد ترا خدای تعالی
در دنیا و آخرت و ملازم باش مر ذکر حق تعالی را
همیشه و بهمت پیش رو مر عبادت حق را تا بعض
تا ثمرهٔ آن بزودی ترا حاصل آید ثمره اینست که
نوری در باطن تو پیدا آید و بدان نور بینایی
یابی که آن را فراست گویند و بدین سبب آگاهی شود

وازان آگاهی بدوام ذکر ونگاهداشت ظاهر وباطن
کامل گردد وعلامت کمال وی آن بود که جاذبه
گردد تا ویرا از وی بستاند ونشانهٔ وی آنست که
هرچه رقم هستی دارد ببرد واز خلق پرهیز کند
که صحبت خلق خراشندهٔ وقت است واندرین راه
از کشیدن رنجها ونامرادیها گذر نبود هرچند خواهد
تا مقصودش وفا شود نشود باید که در طلب رضای
حق تعالی سست نشود ومجاهدهٔ خود را کم نکند و
باطن را خالی کند واز وسواس شیطان واز خاطر
نفسانی ودر نکوهش خلق صبر کند ورفتن آن
جهان آن بود که دایم بذکر حق تعالی باشد بحضور
دل واگاهی بخدای عز وجل برین نسق وریاضت
بنشیند اول احوال ذکر بروی ظاهر شود نشانهٔ

اول آنست که

اول آنست که حلاوتی در دهان ودر حلق او پیدا شود
از ذکر که هیچ چیز نیابد وآن نزد او از عسل شیرین تر
بود وچنان شود که خوش نیایدش که دهان بگشاید
از وهم آنکه آن مزه از وی نرود واز اینجا درگذرد که
کسی باید که از جملهٔ اعضاء خویش از پوست وگوشت
واستخوان بقوه که گویی از جملهٔ اعضای خود ذکر
حق تعالی می شنود ومرین رونده را درین جای
استادی وعادلی کامل وپیری مرشده چاره
نبود تا هرچه ویرا پیدا شود با شیخ بگوید تا
را بپذیرد ورد کردنی را بگویدش تا رد کند وآنجا
هوش باید داشتن تا هیچ چیز نظر نکند وبیاد ندهد
وچون ملازم ذکر وهمت باشد بطلب رضای خدای
تعالی پای استوار کند تا رغبتش فزاید تا چنان شود که

جملهٔ اعضای او بذکر موافقت کند و آن نشان آن بود
که ذکر بدل رسیده بود و چون ذکر بدل رسد بدل
نظر کند بیند که بوی احوال میرسد که معنی باطن بحاصل
می آید و تراهی پرورانند و بزرگ میکردانند تا چنان شود
که خود را از همه بزرگتر بیند اگر حال بوی نمایند آن را
دیدن سبب خذلان وی شود و چون خداوند
عز و جل در حق وی ارادت خیر بود اثر هیبت در دل
وی رسانند تا از خوف ناچیز شود و درین خوف
می سوزد و پاکیزه تر می شود تا بحال اول باز گردد
و قوی تر از آنکه بود مجاهده پیش گیرد و ذکر بردوام
گوید تا خود را قوی تر از حال اول بیند باز دیگر باره
اثر هیبت بوی رسد شکسته تر گردد و درین
حال قبض و بسط می باشد و اگر بردوام میگوید با هر نفسی
قوی تر

قوی تر و پخته تر می شود بعد ازین بعنای نفس باز گردد
و ذکر زبان از وی بریده شود بیش از سمع و بصر
و تن خود کاد نماید و خبر ندارد مگر اندکی و اکنون
باید که ذکر در دل قرار کرده بود و نشان آن بود که
از همهٔ خلق گریزان بود و گر چنین بدل بدان مستغنی
شود که از دل خود ذکر حق تعالی شنود و گمان برد که
این ذکر دل را همه کس می شنود و نداند که جز وی کسی
نمی شنود و این غلبات ذکر بود درین مقام احوال
پدید آید که اندر دل خود از دل خود مر خداوند را
نامها می شنود که هرگز نشنوده باشد چون بدین
مقام منزل کند و بدان احوال نظر کند و در باطن وی
پیدا شود و بدان نامها که از دل خود شنیده باشد
مشغول شود در روش خیانت کرده بود و چون

خیانت کرده بود توبه نکند هر آینه عقوبت کرده شود
و عقوبت وی آن بود که ویرا دران حال و چون بدان
احوال نظر نکند هر لحظه کرامت نو یابد و بیشتر رود
و ذکر دلش بسر رسید و اگر نظر از نظر بر دارد عقوبت
و نشان آنکه ویرا از حال بحالها ذکر دانیده اند آنست که
درین مقام بپندارد که علم اولین و آخرین بروی گشاده اند
و هرچه علما داده اند ویرا از آن بهره مند گردانیده اند
و اگر بدین مقام کند و برین مقدار بسنده کند
و بیشتر نرود و این بی ادبی نزدیک به دو تبرک ادب
مستحق عقوبت گردد و عقوبت وی آن بود که از
علم و فهم باز برندش و فرق میان علم و فهم آنست که
علم آشکارا هستی معلوم است بر دل اثر آن هستی
بر دل وی نظر کند برسید و فهم نظریست بفهم نه معلوم
و اگر بدین

و اگر بدین فهم نظر کند و درین حال بایستد بی ادبی بود
و اگر ازین توبه بکند آن بود که عقوبت کنندش بغفلت
و اگر رونده درین حال نظر منزل بکند و بهیچ مقام نه ایستد
و بهمت عالی بهیچ چیز نیارآمد و پاس ظاهر و باطن
نگاه دارد و نور غیبی بدل و جان او رسیدن گیرد و بهیچ
حال شیطان در بند کار روی چنان نبود که درین
مقام اینجا شیطان نفس را یار خود کند و شیطان
خاطر در باطن وی افکندن گیرد اگرچه خاطر وی از
جنس طاعت بود و نفس مدد کننده شیطان بود
درین حال و فرق میان حال رحمانی و نفسانی و
شیطانی آن بود که رحمانی با انس و لذت و حلاوت
بود و نفسانی و شیطانی را انس و لذت و حلاوت
نبود و شیخ رحمه الله گفته است که خاطر بر چهار وجه است

رحمانی و ملکانی و نفسانی و شیطانی خاطر رحمانی تنبیه
غفلت بود و ملکانی ترغیب طاعت بود و نفسانی
مطالبهٔ آرزو و شهوة و شیطانی تزیین بود و
در باطن هر مؤمنی چهار نور است نور توحید و
نور معرفت و نور ایمان و نور اسلام نور توحید خاطر
رحمانی را قبول کند و نور معرفت خاطر ملکانی را اندر
و نور ایمان خاطر رحمانی را و نور اسلام خاطر شیطانی را
دفع کند و روندهٔ راه حق را شرط آنست که اندر را
خلاف کند که هر که بمراد نفس رود در راه حق بروی گشاده
نشود و شیخ فرموده است که هوای نفس بت است
و جاد خلق زنار است تا از بت ترا نگی و زنار را
نبری بمقصود نرسی و هیچ نعمتی ورای آن نیست که
ترا از تو برهاند که نفس بزرگترین حجابی است میان

بنده

بنده و حق عز و جل و جهاد نفس را مهتر علیه الصلوة و السلام
جهاد اکبر گفت کقوله علیه السلام رجعنا من الجهاد
الاصغر الی الجهاد الاکبر و هر که خود را دید بحق راه نیافت
و هر که حق را دید از خود یاد نیارد و شیخ فرموده است
نفس بین خدای بین نباشد و بلاء ابلیس از خود بینی خواست
تا گفت انا خیر منه و آنها که دعوی خدایی کردند همه
از نفس آواز دادند و از شیخ پرسیدند که اسلام چیست
گفت با تیغ مخالفت نفس را کشتن روی اسلام بینی
و هیچ طاعت بحضرت خداوند عز و جل دوستر
از مخالفت نفس نیست رسول علیه السلام فرموده است
که در زیر آسمان هیچ بت پرستی بحضرت خداوند عز و جل
بنان دشمن تر نیست که نفس پرست که اگر از جملهٔ
کارها چیزی از مخالفت نفس مشکل تر نبودی خول

جنت بدان متعلق نشدی چنانکه فرموده است قوله تعالی
عز وجل ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی
اما موافقت دوستی در مخالفت نفس است با همه کس
موافقت است جز با نفس اماره موافقت او در مخالفت است
واگر خواهد که نفس را خلاف کند باید که دل نگاه دارد
تا دل نگاه ندارد نفس را خلاف نتواند کردن و شیخ
گفت رحمه الله نگاه داشتن دل ایمان است و تن
نگاه داشتن اسلام است و جان نگاه داشتن
معرفتست و سر نگاه داشتن توحید است و شیخ
گفت هرکه بار آرزو و مراد نفس و تخم شهوت در دل
کاشته بود و شهوت مهار شیطان است و
هرکه مهار بدست ابلیس داد بنده او شد و بهترین
وقت مرد آنست که از هوای نفس سلامت دارد زمان

بدبرهد

بدبرهد و شیخ رحمه الله فرموده است که هرکه دنیا را
بشناخت از رنج راحت یافت و هرکه خلق را بشناخت
از آزار گرفتن سلامت یافت و هرکه نفس خویش را
بشناخت عافیت یافت و بهشت حاصل کرد
و آدمی را چهار دشمن است ابلیس و دنیا و نفس و هوا
اما هیچ ازین دشمنان تا نفس لجو دیار نکند و را
قهر نتواند کردن تو نفس نگاه دارد و از رنجها
رستی و شیخ رحمه الله فرموده است که اگر خواهی
شهید گشته شوی با کافر حرب کن و اگر میخواهی
که مجاهده بر خیزی هوا را خلاف کن نفس را ایمان و
اگر میخواهی زنده کانی آزادان کنی و بالی آرزوها را
پس پشت افکن و شیخ رحمه الله را پرسیدند که
نفس چیست گفت چهار چیز شادی و آسانی و غم

و غم

چون ازین جهار بیرون آمدی از نفس بیرون آمدی
ونفس مرا دست وبلاء او از دو چیز است از نفس
ودنیا ازین دو چیز دست واز بلا رستی وشیخ رحمه
الله گفته است وهواء نفس به چیز بماند یکی آنکه
دست از شادی بداری ونیکنامی بجوئی وکار طاعت
وخیرات نمانی وشیخ رحمه الله گفته است که جهاد بنفس
دو چیز است مشغول شدن بسنت فرموده ولکن شدن
از بند رفته یعنی از وی وفاضلتر بن جهاد آنست که
با نفس حرب کنی تا وی را بکشی ونفس کشتن [illegible]
چیز یکی بکارد خاموشی ودیگر به تیغ گرسنگی وسوم
بنیزه تنهایی وهر کرا این سلاح نبود نفس وی را اسیر
خود کند واین راه با نفس اندر رفت جز بفناء نفس
آن نبود که بنده هلاک شود وبعدم باز رود

تا بلا

تا بلا او از نفس باز نماند که تا نفس باقیست بلا دارد
نفس باقیست اما فناء نفس این طایفه آنست که
همه مراد خود زیر قدم خود آرد وخود را از مراد دوست
بسپارد وفناء نفس به چیز حاصل شود به نگاه داشت
شریعت وزیستن بطریق سنت ورضا دادن
بقسمت آلهی وشیخ رحمه الله گفته است که حقیقت
مجاهده کار بستن شریعت است ومراد نهی نگاه
داشتن [illegible] است ومراد نفس باز نا رفتن است وبر پای
خدای داشتن است وچون این همه کرده را
ناکرده انگارد وچون مجاهده برین وجه افتد
هر آینه مشاهده حاصل گردد ومشاهده باطن از
مجاهده ظاهر خیزد وعلامت مشاهده آنست که
از دنیا وصفا نیابد جز بیاد خدای تعالی وهرچه جز

بیاد خداوند است عز و جل فردا را نگذارد و اگر چیزی
دهندش رد نکند و آرزوی خود را از خلق طلب ندارد
و همت بلند دارد و دون همتی نکند که ان الله یحب
معالی الامور و یکره سفسافها و شیخ رحمة الله گفته
است که تفکر بر چهار نوع است یکی تفکری بود که
هیچ ثواب نبود و یکی تفکری بود که یکساله ثواب
دهندش و یک تفکری بود که هفتاد ساله ثواب
دهندش و یک تفکری بود که ثواب او را جز خداوند
عز و جل کس نداند اما تفکری که ثواب نبود آن تفکر
دنیا بود که از کجا آرم و چگونه کنم و کرا خورد و دهم تا
رخت و کالای او را بر کجا بجزم و بنیاد نهم و تخم
و بروزی دهنده در شک باشد و غم بیهوده بخورد
این را هیچ ثواب نبود آن تفکری که یکساله ثواب

دهند

دهند آن بود که اندیشه مرگ کند که پدر من کجا رفت
و مادر من کجا رفت و اقارب و عشایر و خواص
ایشان که در دنیا بودند چه کردند و کجا رفتند و مرا
نیز راهی در پیش است که می باید رفت چون این
تفکر کند خدای تعالی فرماید کرام الکاتبین را که
ثواب یکساله در دیوان اعمال او ثبت کنند آن
تفکر که هفتاد ساله ثواب دهند آن بود که تفکر
کند در عمر گذشته ضایع گردانیده خود را از گناهان
گذشته توبه کند و بحق باز گردد و راست گرداند خود را
با خدای تعالی و آن تفکر که ثواب آنرا کس نداند
بجز خداوند عز و جل آن بود که نفسی بی یاد خداوند
عز و جل بر نیارد و هر نفس که میزند بیاد خداوند
عز و جل میزند ثواب این تفکر را جز خداوند عز و جل

کس نداند و شیخ قدس سره مر سالکان طریق را اول
بتقوی امر کرد که اول مقام سالکان طریق تقویست
فرمود که ای فرزند من ترا وصیت میکنم که تقوی
را شعار خود سازی و وظایف عبادات را ملازمت
کنی و مراقبت احوال خود کنی و دایم بذکر حق تعالی
باش و از حق تعالی ترسان باش باز فرمود که
ای فرزند من یاد دار و نگاه دار وصیتهاء مرا
همچنانکه من یاد گرفتم از شیخ قدس الله روحه این
وصیتها را نگاه داری و عمل کنی حق تعالی ترا
وز دنیا نگاه دارد و در عصمت حق جل و علا
بود تمت الرساله
الشریفه بعون
الملک الوهاب
م